

سلطنت قباد و ظهور مزدك

ترجمه نصر الله فلسفی

-۷-

بقلم آرتور کریستنسن

بموجب (ط . الف) نیز چنانکه ابن بطریق و ابن قتیبه نگاشته‌اند، قباد گریخته نزد خاقان ترك می‌رود و چهار سال در خدمت وی بسر می‌برد و بدستگیری زن خاقان از او سپاهی گرفته‌عازم برانداختن و لاش می‌شود. موضوع عشقبازی قباد را نیز اندکی مبسوط تر نگاشته و معشوقه او را نواندخت نامیده است .

پس از انجام این قسمت از تاریخ خود طبری می نویسد که « چون قسمت اعظم عمر قباد سپری شد و سوخراکار ملك براند، مردم همه سوی او گشتند و قباد را خوار گرفتند و سر از اندیشه اطاعت او برداشتند ، « بعد ازین جمله که مأخذ آن معلوم نیست طبری بی آنکه باختلاف و تناقض مطالب متوجه شود قسمتی از روایت (۱) را نقل کرده مینویسد « ولی چون قباد بسن رشد رسیده بود قدرت سوخرا را تحمل نمیتوانست کرد ... » سپس چون برافتادن سوخرا را بر طبق روایت (۱) نگاشت بقیه مطلب را بنا بر مأخذ دیگری چنین ذکر میکند که « چون دهسال از ملك قباد گذشت مؤبدان موبد و سران قوم در خلع او همداستان شدند و از آنکه بامردی مزدك نام پیروان او از در و اوقات در آمده بود او را خلع کرده بزندان انداختند . » پس از آن طبری دنباله تاریخ را از روی مأخذ مشترك ابن بطریق و ابن قتیبه نقل کرده باز متوجه اختلاف مطالب نمیشود :

در (ط . ه) پس از بیان آئین مزدك و قوت گرفتن مزدکیان و برهم خوردن رسوم اجتماعی که « ... پدر فرزند و فرزند پدر

۱ - این اسم در نسخ خطی باشکال مختلف نوشته شده، ولی قطعاً چنانکه

هوفمان در کتاب خود نگاشته است نواندخت صحیح است (رجوع کنید به Hoffmann Auszüge aus syr. Akten etc. NO 530)

۲ - بصفحة ۲۳ مراجعه شود .

را نمیشناخت و هیچکس را خواسته ای نمانده بود تا عمر بخوشی گذارد ... « طبری مانند ابن بطریق می نویسد که مزدکیان قباد را بزنند و برادرش جاماسب را بجای او بسطنت برداشتند.^۱ مع هذا طبری درین باب مطالبی ذکر میکند که در تاریخ ابن بطریق نمیتوان یافت ولی چون در کتاب ابن قتیبه نیز بدان مطالب اشاره ای رفته حدس میتوان زد که در مأخذ اصلی موجود بوده است. می نویسد: «مزدکیان بقباد گفتند که « تو در روزگار گذشته گنهگار شده ای و پاك نشوی مگر آنکه زنان خود را فدا کنی »^۲ و میخواستند که او خود را نیز بدست ایشان سپارد تاخونش بریزند و در آتش ناچیزش کنند . « در باب زرمهر پسر سوخرا و بازگشت قباد بسطنت و کشتن زرمهر و ترویج آئین مزدك گفته طبری را با آنچه ابن بطریق و ابن قتیبه نگاشته اند تفاوتی نیست. جزینکه پس از بیان مطالب مزبور می نویسد که: «قباد پیوسته از نیکوترین شاهان ایران بود ، تا آنکه مزدك او را بآنچه گذشت اغوا کرد . آنگاه امور نواحی مختلفه مملکت پریشان گشت و در حفظ سرحدات مسامحه رفت . »

۶۱۲

سپس طبری بقیه تاریخ قباد را برطبق روایت (۱)^۳ بیان میکند ولی در آغاز این قسمت از تاریخ می نویسد که « برخی از مطلعین تاریخ ایران حکایت کرده اند که بزرگان مملکت قباد را زمانیکه بمزدك گرویده و آئین او را پیروی میکرد بزنند انداختند » و چون این عبارت در هیچیک از روایات دو گانه سابق الذکر دیده نمیشود

۱ - طبری نسبت قباد و جاماسب را درست ذکر کرده ولی این بطریق جاماسب را بخطا خال قباد خوانده است .
 ۲ - ابن قتیبه می نویسد: « برخی از مزدکیان بر زنان قباد چشم طمع داشتند... »
 ۳ - مقصود دنباله (ط. ب) است . بصفحه ۳۴ و شرح خلع قباد مراجعه شود.

ظاهراً مانند عبارت دیگری که سابقاً ذکر کردیم از مأخذ مخصوص علیحده ای گرفته شده است .

ط.د. مطابق با قسمت اخیر روایت ابن بطریق است ، ولی آندورا در شرح مطالب اختلافاتی است. در ط.د. خسرو انوشیروان هنگام جلوس بر تخت شاهی خطابه ای ایراد میکند و در آن از فقر و پریشانی ایرانیان و «زیانهای که در تجارت بدیشان رسیده و بی ایمانی مردم و اختلال احوال اجتماعی آنان از جهت فرزند و خواسته» سخن میراند . ولی خود در پی علاج بدبختیهاست و در پناه مردم را بیاری می طلبد. طبری می نویسد که «بفرمود تا سران مزدکیان را بکشند و خواسته آنان بدرویشان داد و از آنانکه دست بر اموال مردم برده بودند جمع کشیری را بکشت و آن اموال را بخداوندانش باز داد و بفرمود تا هر کودکی که اصلش نامعلومست در همان خانواده ای که هست بماند و هر گاه مردی که پدر او بشمار می آید او را بفروزی پذیرفت در میراث آن مرد سهم گردد . و نیز فرمود تا هر کس که زنی را بزور گرفته است مهر آن زن بکسان وی بدهد و ایشانرا خرسند کند و درینصورت زن آزاد بود که نزد آن مرد بماند یا اینکه شوئی دیگر اختیار کند ، ولی هر گاه از پیش شوئی داشت او را بدانشوی باز میسپردند . همچنین فرمود تا هر کس که برخواسته دیگران دست تعدی گشاده و زبانی رسانده بود غرامت آن زیان از او باز گرفتند و او را نسبت نقصیرش کیفر دادند. اطفال نجبا و بزرگانی را هم که پدرانشان تلف شده بودند از جمله کودکان خویش شمرده دختران را باز دواج مردانی از طبقه ایشان در آورد و از خزانه عمومی جهازی داد ، و برای پسران نیز از خانواده نجبا دخترانی گرفت و خود مهر ایشان بداد و آنانرا توانگر ساخت و پسران را فرمود تا از خدمت

او دور نشوند، چه میخواست آنانرا بخدمات بزرگ كشوری گمارد، و نیز امر بکندن قنوات و مجاری آبها داد و بفرمود تا کشاورزان را اعانت کردند و بمساعده وجهی دادند. همچنین فرمان داد تا پلهای چوبی و سنگی و یران را تعمیر کنند و دهکدهای خراب را آبادان ساخته بصورت نخستین باز گردانند .

مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب خود (طبع هوارا، مجلد سوم

از صفحه ۱۶۷ در متن و از صفحه ۱۷۰ در ترجمه) همان مأخذ مشترك طبری (ط.ا.) و ابن بطریق را پیروی کرده است. و پس از نقل فرار قباد و رفتن او نزد خاقان ترك هنگام جلوس و لاش و غیره می نویسد « آورده اند که قباد پسر فیروز مردی دو روی و سست اراده بود و خونریزی و آزار مردم را دوست نمیداشت. در عهد او هوی و هوسها فزونی گرفت و مردم بفرق مذهبی گوناگون منقسم شدند و دست تعدی مزدك قوی شد. » سپس بدون آنکه باحوال سوخرا و انجام کار او اشاره ای کنند آئین مزدك را چنانکه طبری (ط.ا.) و ابن بطریق نگاشته اند شرح میدهد و می نویسد که مزدکیان بر قباد حمله بردند و او را از سلطنت خلع کرده بزندان انداختند و جاماسب را بجای وی بر تخت نشانند. بالنتیجه « مردم از وسایل زندگانی محروم شدند و انساب اختلاط پذیرفت، چنانکه پسر پدر را نمیشناخت... » آنگاه زرمهر پسر سوخرا با جمعی از گمراهان^۲ که که با وی همداستان بودند خروج کرد و بسیاری از مزدکیان را بکشت و قباد را بار دیگر بر تخت نشانند « و برخی معتقدند که قباد

۶۱۴

۲ - در متن کتاب (من الفواة) نوشته شده و ظاهراً اشتباه است، چه

این بطریق (من امراء فارس) و ابن قتیبه و طبری (من الاشراف) نوشته اند.

در موافقت مزدکیان سوگند خورده بود. « سپس مقدسی در ضمن بیان تاریخ خسرو انوشیروان میگوید که « هشتاد هزار تن از مزدکیان را در یکروز بکشت و عموم مردم را پیرو مذهبی مشترک ساخت. » شرح مختصری که در تاریخ مسعودی (مروج الذهب، طبع باریه دومنار) مجلد دوم از صفحه ۱۹۵ (در باره قباد و مزدکیان نگاشته شده با روایت دوم ابن بطریق و (ط.اروایت.ه.) و (ط.د.) مطابقست و عده مزدکیانی را که بدست خسرو کشته شده اند (بین جازر و نهر روان در عراق عرب) مانند مقدسی هشتاد هزار می نویسد

حمزه اصفهانی هم در شرح کوتاهی که راجع بقباد در تاریخ مختصر سلاطین عرب حیره و روابط ایشان با دولت ایران نوشته (تاریخ حمزه، طبع گتوالد، صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۷ از متن و صفحه ۸۳ از ترجمه) همین روایت را نقل کرده است و میگوید « مملکت قباد از آن ویران شد که او همیشه بحیات آتیه مشغول بود »^۲

نولدکه معتقد است که از روایات طبری در تاریخ ساسانیان آنچه با روایات ابن قتیبه و ابن بطریق مطابقست از ترجمه خداینامه ابن المقفع اخذ شده و از تاریخ قباد روایت دسته ثانی را مأخوذ از ترجمه ابن المقفع می شمارد. قبول این عقیده با اطلاعی که ما امروز از تاریخ روایات خداینامه داریم معقول نیست، بلکه

۱ - Barbier de Meynard.

۲ - Gottwal.

۳ - ابن مسکویه (متوفی در سال ۴۲۱ هجری ۱۰۳۰ میلادی) نیز در تاریخ تجارب الامم (طبع لوسترانج، le Strange، مجلد اول از صفحه ۱۶۵) تاریخ طبری را مأخذ تاریخ قباد فرار داده و روایات مختلفه آنرا بایکدیگر در آمیخته است.

۴ - صفحه ۳۶ و صفحات بعد از آن مراجعه شود.

در روایت ثانی بقدری مطالب مستقل مختلف دیده میشود که بر خلاف باید مأخذ آنرا در آثار دسته دوم و حتی دسته سوم مترجمین خداینامه پهلوی جستجو کرد. چنانکه در صفحات پیش ملاحظه شد روایت دسته ثانی در مأخذ مشترك ابن بطریق و طبری نیز خود از دو قسمت مشخص مختلف پدید آمده است: در روایت اول ابن بطریق^۱ و روایت (ط. الف)^۲ قباد بانی بلاد و مؤسسات عام المنفعه و سردازی فاتح و کشور گیر و پادشاهی توانا و لایقست، ولی در روایت دوم ابن بطریق^۳ و روایت (ط. ه.)^۴ برخلاف بازیچه‌ای در دست مزدك و پادشاه تن آسان و بی کفایتیست که پیش از مرگ باندامت و اندوه ناظر زوال دولت خویشست طبری برای توضیح این اختلاف که در مأخذ تاریخ وی موجود بوده است مینویسد که نفوذ مزدکیان موجب تغییر خوی نیک قباد گردید. مطالبی هم که در باب تدابیر خسرو انوشیروان و اقدامات وی در علاج نتائج شوم زندگانی اشتراکی مزدکی نگاشته شده بقدری محقق و مسلم و مشروحست که نمیتوان آنرا از جمله اضافات مؤلفین عرب پنداشت و میتوان گفت که بی شک از مأخذ اصلی پهلوی اتخاذ شده است.

۶۱۶

۳ - بنا بر روایت دسته سوم قباد را بزرگان ایران بعزت آنکه با مزدکیان همداستان شده بود از سلطنت خلع کرده بزدان می اندازند و خواهرش بدستیاری زرمهر او راز حبس نجات میدهد

۱ - صفحات ۲۸ و ۲۹ مراجعه شود.

۲ - رجوع کنید بصفحه ۳۸.

۳ - رجوع کنید بصفحه ۴۱.

۴ - بصفحه ۳۸ مراجعه شود.

۵ - بصفحه ۴۱ مراجعه شود.

و پس از آنکه بار دیگر پادشاهی رسید از همدانستانى مزدکیان احتراز میجوید و از آنس با تدبیر و حزم حکومت می کند . بنا بر روایت این دسته مزدکیان را خسرو پس از مسرك قباد بر انداخته است .

چنانکه در صفحات گذشته ملاحظه شد طبری روایتی را نقل میکند که بنا بر آن قباد را مؤبدان مؤبد و سران قوم از آنسب که با مزدکیان موافقت کرده بود از پادشاهی خلع میکنند . این قول از روایت دسته سوم که ذیلاً بشرح آن خواهیم پرداخت نقل شده و طبری بیهوده سعی کرده است که آنرا با روایات مختلف مآخذ دیگر خویش در آمیزد .

روایت سوم را دینوری (متوفی در سال ۱۸۹۵) در کتاب خود نقل کرده و در کتاب دیگری بنام «نهاية الارب في اخبار الفرس و العرب»^۲ هم که مؤلف آن مجهولست دیده میشود . این دو تاریخ هر دو مبتنی بر مآخذ مشترک است ، ولی در کتاب دوم برخی از مطالب اندکی مشروحتر نگاشته شده است .

بموجب این روایت پس از مسرك و لاش پسر فیروز سوخرا برادرش قباد را که پانزده ساله ، «نهاية الارب دوازده ساله می نویسد) ولی کار آگاه و تیزهوش و دور اندیش بوده است ، بر تخت سلطنت می نشاند . بهمین سبب سوخرا قدرتی حاصل میکند و مردم بر قباد بچشم خواری

۱ - مقصود ابوحنیفه احمد بن داود دینوری است که در سال ۲۸۲ هجری وفات یافت .

۲ - اخبار الطوال ، طبع گیرگاس ، Guirgass ، در لیدن بسال ۱۸۸۸ ، صفحات ۱۲ و ۶۶ تا ۶۹ .

۱ - رجوع کنید بمقاله ای که پرفسور ادوارد براون در روزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۹۰۰ از صفحه ۱۹۵ بعد نگاشته است .

مینگرند . چون پنجسال از پادشاهی قباد میگذرد تحمل آن خواری
بروناگوار میشود و نامه‌ای بشاپور رازی از خاندان مهران (نهایة‌الارب
می‌نویسد: شاپور پسر بهرام از اولاد بهرام بزرگ) که حکمران بابل
و خطرניה^۱ (نهایة اسپهبد بین‌النهرین نوشته است) بود نوشته او را با
سپاه خویش احضار میکند و چون شاپور پایتخت رسید او را بکشتن
سوخرا میفرستد تفصیل کشته شدن سوخرا بقراریست که در (ط.
ب) ذکر شد و (نهایة مینویسد که از قتل سوخرا این مثل مشهور
فارسی که «آتش سوخرا فرو مرد و باد شاپور برخاست» پدید آمد)
پس از آن دینوری میگوید که «چون دهسال از سلطنت قباد گذشت
یکتن از مردم استخر (نهایة : از مردم نسا)^۲ موسوم بمزدك نزدی
آمد و او را بآئین مزدکی خواند «نهایة مینویسد که با مزدك یکتن
از نجبای ایران بنام زردشت پسر خرگان^۳ نیز همراه بود». قباد آئین
مزدك را پذیرفت ولی ایرانیان بدین سبب سخت خشمگین شدند و
در صدد قتل او برآمدند (نهایة میگوید قباد آئین مزدك را بظاهر پذیرفته بود،
لکن ایرانیان گمان داشتند که او حقیقه بدان آئین گرویده است). قباد
بایرانیان از در عذر خواهی در آمد، ولی ایشان نپذیرفتند و او را از پادشاهی
خلع کرده انداختند و جاماسب پسر فیروز برادر را بسلطنت برداشتند.»

۶۱۸

۱ - خطرنيه باخای مضموم و طاء مفتوح و رای ساکن ناحیه‌ای از نواحی

بابل بوده است . رجوع کنید به ایرانشهر مارکوارت صفحه ۱۶۳

۲ - ظاهراً فسا باید خواند که معرب بساست و گریا . مورخین اشتباماً پسا

نسارا نوشته اند . نسا شهریست در خراسان (در دو منزلی سرخس و پنج منزلی
مرو و يك منزلی ایبورد و شش یا هفت منزلی نیشابور (معجم البلدان) یعقوبی در
کتاب البلدان، (صفحه ۶۷۷) می‌نویسد از طوس ناسا که جزو ولایت نیشابور
است دو منزلست . در ولایت کرمان نیز شهری بنام نسا از نواحی سم بوده است

(معجم البلدان) . ۳ - این اسامی در متن کتاب خوانا نیست .